

افصح جمله سخن کویانم	افصح از آفتاب نشین افغانم
انقدر زهره همه فقیران	اورع از این زمین هم نفوس
اکل جمله با کالج سلوک	اشجع از غلبه سحر ملک
زینت افزای سخن سلطنت	عالم شمع عمر نامان
در سیاه عنایت علم	زیر ظل عدالتش فعا
ابر حسیخ عدل نخبه نظر	حار در بوار کثرت بار آور
صعوه فادرت با هم یار	بزه آسوده همه کفشار
غنچه گل خار شده همد	بیتزه رو سید زدل خار دار
علم علم شد ضایع بالا	کلاه بولک نم سینه نه نکت با
چون مفقود علم بد ارشد	طفیل کوهاره نیز کوه باشد
منکر بودم غلام حضرت	همه قیام بارگاه را در بارگاه
در خوشن وقت در زمین عیانت	باخته نظم معصوم صلوات
رخ بر دم بریز آونم	بامید قبول حضرت فاج
نمک سده معانی مرا	با جایت رسید تیر دعا
بغیر در غرض قبول آونم	دل زنده لطف خورشید

از کرمهای قمار الحاقیت	بر همه باد خفه صلوات
خانک کباب کوب کباب	دو ماهه سیر کرد در مغز نشاند
دور مع قنای با کمال	در طبع زنجیر اولیای
حسب زمانه کماله	کماله کماله کماله کماله
مهر بنامید لطف سلطنت	سکرته فضل سبحان
در چنین ساعت چنین وقت	یافت اتمام معر صلوات
کمال ملک شود طورین	که بود در حضرت فاقا
نه افلاک عالم موجود	شده همواره عدالت جور
منشاسته او این عالم	مشهد بر جهان ضیو انام
کعبه طلب صوفی کعبه	خبر ملک سخن عالم کعبه
کایدش از خطا در خواب	بادش بزرگ شرع رواج
علم او ازلت مینا	کار ساز شریعت غرا
اعدل سپند همانان	بامد از سپهر سلطنت
اگر صیاحین تاج و کلبین	خشم خیمه از روی زمین
اعلم حله عالم کبار	افضل مدد از بیگ شمار

افصح